

برایم دعا کنید

وقتی عزیز گرفتاری از شما تقاضای دعا می کند برایش دعا می کنید. برای رفع مشکلش تلاش می کنید. خودتان را به زحمت می اندازید تا شاید غمی از دلش بردارید. هر چه وابستگی به این عزیز بیشتر باشد، دعای شما شدیدتر است. و کدام عزیز ، عزیزتر از فرزند رسول خدا، که جانش از جانمان عزیزتر است و همه می گوییم: فدایت شوم مولا، خودم و پدر و مادرم!

اینک بشنویم واگویه های مولایمان را که گویا چنین می گوید:

در حیرتم چرا صدای مرا نمی شنوید! چرا به یاریم نمی آئید؟ چرا غمی از دلم بر نمی دارید. آیا کسی نیست فریاد غربی ام را اجابت کند؟ دوستی ندارم که برایم دعا کند؟ غمخوار و مونس نیست که تسلایم دهد؟
ناله های مادرم، گریه های شبانه اش، بیماری و غربتش دلم را آتش می زند. مظلومیت پدرم، دستان بسته اش، ریسمان گردنش، چادر خاک آلود مادرم دلم را خون کرده.

گاه غنچه نشکفته اش برایم قصه می گوید. قصه نه بل از غصه ها می گوید. از فراق باغبان و تنهایی گل هایش، از پژمردگی شان، از بی کسی شان از زیادی دشمنانشان از حق پایمال شده شان، از جفای به تنها دختر شان و خانه نشینی همسرش از اینکه چگونه وصیت پیامبر خدا فراموش شده و نابخردان در زیر سقفی به نام سقیفه گرد هم جمع شده و بنیان گذار ظلمت و عداوت در سرا سر گیتی شدند. ظلمی به بلندی آسمان خانمان سوز و وحشیانه. بستن دستان ابرمرد روزگار و خانه نشینی اش، کشتن همسر جوانش او که راضیه بود و مرضیه، پدرش او را ام ابیها می گفت. خدایش در وصفش گفته بود: «ان الله یرضا لرضا فاطمه و یغضب لغضبها». او را که حامل چنین مقام عظمایی بود غریبانه و ظالمانه کشتند. به چه جرمی کشتند؟ بای ذنب قُتِلت؟ به کدامین گناه او را کشتند؟ به گناه دفاع از ولایت. حمایت از امیرالمومنین، از امام زمانش. نه اینکه همسرش بود. هرگز، چون وی بارها از پدر گرامیش شنیده بود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفِ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً» هر کس که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

مادرم آنروز از امام زمانش علی ابن ابیطالب دفاع کرد او که دختر نبی بود، و همسر وصی به فرموده پدر گرامیش از امام خود حمایت نمود. اما کور دلان را که دیگر فهمی نمانده بود آنان مادر جوانم را به بهانه حمایت از شوهرش کشتند و غنچه ناشکفته اش را خشکاندند.

لحظه ای نیست که برای غربتش گریان نباشم، ساعتی نیست که اذن ظهورم را تمنا نکنم. می آیم، دیر یا زودش مهم نیست مهم این است که می آیم و قاتلین مادرم را قصاص می کنم. اما شما هم خدا بر این مهم دعا

کنید، طاقتها به پایان رسیده، صورت نیلی مادرم، پهلوی شکسته اش تاب و توانها را برده است. برایم دعا کنید.
برایم دعا کنید.